

آفریده فردوسی همتای پهلوانان هومر

دکتر زهرا ریاحی زمین
استادیار دانشگاه شیراز

مقدمه

ادبا و محققان را اعتقاد بر این است که همتای رستم در ایلید هومر آشیل است و همتای اسفندیار هکتور (نه شرقی نه غربی - انسانی، صص ۱۸۶ - ۱۸۷؛ آواها و ایماها، صص ۱۷۷-۱۷۸)؛ اما اگر ابعاد مختلف شخصیت رستم را در نظر بگیریم در می‌یابیم که این برابر نهادگی کامل نیست. آشیل، هکتور و اولیس، هر کدام به بخشی از هویت رستم شبیهند؛ زیرا هر کدام با یک ویژگی مشخص در حماسه هومر ظاهر می‌شوند. آشیل صاحب قدرتی خدایی و فوق بشری است، هکتور انگیزه والایی برای جنگ و پایداری در مقابل دشمن دارد و آن حفظ وطن است و اولیس صاحب خرد و تدبیر است. این همه یکجا و به کمال در رستم وجود دارد. این که نویسنده تاریخ سیستان می‌نویسد: > حدیث رستم بر آن جمله است که بوالقاسم فردوسی شاهنامه به شعر کرد، و بر نام سلطان محمود کرد و چند روز همی برخواند، محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. بوالقاسم گفت زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد؛ اما این دانم که خدای تعالی خویشش را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید. < (بهار، ۱۳۱۴، ص ۷)، گواه این مطلب است که رستم از نظر فردوسی هیچ نقص و کمبودی ندارد و خداوند شاهنامه شخصیت این پهلوان را در کمال قدرت و شجاعت و تدبیر و خرد و وطن دوستی و ایثارگری آفریده است و او نمونه یک قهرمان کامل است. نکته ای که در مقایسه رستم با پهلوانان ایلید نباید نادیده گرفته شود آن است که در ایلید و ادیسه خدایان در جنگها نقش آفرینند و پهلوانان را یاری می‌دهند؛ به عبارت دیگر گاهی اوقات میدانهای جنگ در ایلید و ادیسه، صحنه قدرت نمایی و نبرد خدایان می‌شود و پهلوانان تنها به عنوان مهره‌های بساط کین‌توزی و معارضات خدایان قرار می‌گیرند و به وسیله آنها بازی خون و پیکار رب النوعها استمرار می‌یابد. بنابراین نمی‌توان به قدر و قیمت و ارزش و اعتبار و دلوری و جنگجویی و قدرتمندی واقعی پهلوانان پی برد؛ در حالیکه در شاهنامه جز در چند مورد معدود، این خود پهلوانان هستند که با اتکاء به خود و به نیروی خود می‌جنگند و از خود دلیری و مردی نشان می‌دهند و افتخار کسب می‌کنند. حدیث رستم نیز از این نوع است. جز در چند مورد نادر که سیمرغ، او و خانواده‌اش را یاری می‌رساند، در سایر موارد این خود رستم است که با تکیه بر نیروی تن و روان به پیروزی می‌رسد و سروری می‌یابد.

اصولاً می‌توان گفت که حماسه و عرفان دو روی یک سکه‌اند. > در حماسه کشمکشها و مبارزات و خونریزی برای رساندن انسان است به مرحله‌ای بهتر از زندگی یعنی در واقع تلاشی است برای زندگی بهتر و جستجویی است برای یافتن راه درست‌تر زندگی، و این همانست که در عرفان هم وجود دارد ... در واقع آنچه در حماسه بیشتر در عالم برون و با عمل به دست می‌آید، در عرفان با تفکر و احساس باید به دست آورده شود. عرفان نیز جستجویی است برای زندگی بهتر و شایسته‌تر، منتهی با نیروی اندیشه و احساس. < (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۴، ص ۱۸۴). از این روی اندیشه آرمانی فردوسی از رستم انسان کاملی می‌سازد که همه خصال والایی یک انسان برتر را دارد و همان چیزی است که در عرفان اسلامی نیز منظور نظر و مطلوب غایی عرفاست. در آثار عرفانی و حماسی فارسی این موجود برتر تمثالات مختلفی پیدا کرده است؛ از ماهی و شیر و ... در مثنوی مولانا گرفته تا هدهد و حتی سیمرغ در منطق الطیر عطار و رستم در شاهنامه فردوسی. به همین اعتبار است که فردوسی در مقابل سلطان محمود با همه عظمت و هیبتی که دارد، سرفرازانه مدعی می‌شود که خداوند تنها یک رستم آفریده است. (تاریخ سیستان، ص ۷). عظمت معنوی رستم و کمال انسانی او مورد اتفاق بسیاری از شاهنامه‌پژوهان است. (عبادیان، ۱۳۶۹، ص ۲۱۶؛ با کاروان حله؛ ص ۳۶). چنین انسانی باید جامع جمیع صفات نیک انسانی باشد تا بتواند در عین دستیابی به غایت هستی، دیگران را نیز برای نیل به حیات بهتر یاری نماید. بنابراین، پر واضح است که رستم فردوسی باید یک تنه با پهلوانان حماسه‌های سایر ملل برابری کند. در بررسی ابعاد

شخصیتی رستم به این موضوع می‌پردازیم.

زورمندی

نیرومندترین پهلوان ایلیاد آشیل و قدرتمندترین پهلوان شاهنامه رستم است. زور بازوی این دو به گونه ای است که هر یک موضوع حماسه خود و محور اصلی آن قرار گرفته اند. اما تنها شباهت اساسی و مهم این دو پهلوان در همین است: زورمندی. این یک شباهت را نیز آنگاه که به یاد آوریم آشیل فرزند پله زمین و تیتیس، الهه ای آسمانی، است و خود شخصیتی نیمه انسانی - نیمه خدایی دارد و زور بازویش نیز بنا به گفته آگاممنون هدیه خدایان بدوست، آنجا که می‌گوید:

> اگر تو زورمندی، آسمان بر تو این منت را دارد. < (هومر، ایلیاد، ۱۳۶۴، ص ۵۳)

خواهیم پذیرفت که نمی‌تواند واقعی باشد و قابل ذکر. آشیل را خدایان مختلف یاریگرند و مادرش تیتیس، حامی همیشگی است. نخست آنکه با شستشو دادن او در آب استیکس، رودخانه زیر زمینی، او را روپین تن کرده (گریمان، ۱۳۴۰، ص ۹) و دو دیگر آنکه هر جا که دچار مشکلی شود تیتیس از زئوس می‌خواهد او را یاری کند؛ مثلاً در منازعه او با آگاممنون تیتیس زئوس را وادار می‌کند تا از آگاممنون انتقام آزار آشیل را بگیرد و این را به صورت پیروزی مردم تروا عملی نماید:

> ای زئوس، اگر هرگز در میان خدایان جاوید به کردار و گفتار خدمت ترا کرده ام اکنون خواهش مرا برآور و فرزند مرا که در میان جنگ‌آوران از همه به مرگ نزدیکترست پیروزی بخش. اکنون آگاممنون وی را سرشکسته کرده است. بخش وی را از غنیمت ازو گرفته و نگاهداشته و بدینگونه خودسرانه وی را تهی دست کرده است. تویی که باید آبروی او را برگردانی، ای زئوس فرزانه المپی، پیروزی را بهره مردم تروا کن تا روزی که مردم آخایی آبروی فرزند مرا بازگردانند و بر نامبرداریش بیفزایند. < (ایلیاد، ص ۶۸)

رستم در مقابل او پهلوانی است با قدرت فوق العاده انسانی که در طول زندگی تنها یکبار از نیروهای فوق بشری به اراده خود یاری گرفته و آن هم از سیمرخ در مقابله با اسفندیاری است که روپین تنی را به عنوان نیروی ماورایی به او بخشیده‌اند. (یاحقی، ۱۳۶۹، صص ۸۴ و ۲۱۹) و در تمام جنگهایش متکی بر قدرت بازوی خود بوده است.

در میان ماجراهایی که برای رستم و آشیل در شاهنامه و ایلیاد پیش آمده یک مورد شباهت دیگر از نظر واکنش این دو پهلوان می‌توان یافت که جنبه فرعی تری دارد و آن سوگواری دو پهلوان بر مرگ عزیزی از دست رفته است.

آشیل چون از مرگ دوستش پاتروکل آگاه می‌شود بر جنازه او زاری می‌کند، خاک بر سر و رو می‌پاشد و بیم آن می‌رود که از شدت درد و اندوه دست به خودکشی بزند:

> تیره ترین دردها چشمان آخیلوس را آشفته کرد. خاکستر سیاه و سوزان را در دست گرفت، و آنرا روی سر پاشید، پیشانی زیبا و جامه های آسمانی خود را بدان آلود، در خاک خفت و جایگاه درازی را از قامت بلند خویش پوشاند... در همان دم آنتیلوک سیلی از اشک می‌ریخت، و از دل بخشنده خود آه های بلند بر می‌کشید، دستهای آخیلوس را گرفته بود و می‌ترسید که آهنینه خود را بردارد و زندگی را بدرود گوید. آخیلوس فغانهای هراس انگیز بر می‌آورد... < (اهومر، ایلیاد، ص ۵۶۰)

و رستم همین که درمی‌یابد جوانی را که با او مبارزه کرده و به کام مرگ فرستاده پور بیدار دلش سهراب بوده است، عملی شبیه به آشیل از خود نشان می‌دهد:

بمالید مژگان و خوناب کرد پدر جست و بر زد یکی باد سرد
به جای کله خاک بر سر نهاد پیاده شد از اسپ، رستم چو باد
سرافراز و از تخمه پهلوان همی گفت زار ای نبرده جوان
جز از خاک تیره مبادم نشست بریدن دو دستم سزاوار هست
همه جامه خسروی کرده چاک همه ریخت خون و همی کند خاک
نشستند در خاک با او به راه همه پهلوانان و کاووس شاه
(فردوسی، ج ۲، صص ۹۰-۹۱)

هر دوی این سوگواری‌ها آنگاه حزین تر و جانگدازتر جلوه می‌کند که هر پهلوان به یاد می‌آورد خود باعث مرگ عزیزش شده است. آشیل اگر سر سختی نمی‌کرد و خود به جنگ می‌رفت و پاتروکل را نمی‌فرستاد او بدین سرنوشت دچار نمی‌شد و رستم نیز اگر در مقابل ملایمت‌ها و اظهار مهر و احترامهای سهراب کمی نرم می‌شد و به خود می‌آمد باجنازه غرق به خون فرزند دلبندهش مواجه نمی‌گردید.

در عمق این شباهت فرعی نیز اختلافی به چشم می‌خورد و آن اینکه آشیل جوان، غیر مستقیم و بدون یاری گرفتن از نیروی خود، موجب مرگ پاتروکل شده، اما رستم، این پهلوان سالخورده، به دست خود و با نیروی خود، سهراب جوان، پهلوان قدرتمند و دلیر را نابود کرده است.

در خصوص تفاوت‌های رستم با آشیل اولین نکته ای که به چشم می‌خورد اهداف این دو از شرکت در جنگ است. رستم به خاطر دفاع از ایرانیان و حفظ کیان ملی خود می‌جنگد و به خاطر خشم از سبکسری کاووس کنار می‌کشد. باز هم به خاطر ایرانیان دوباره حاضر می‌شود به نزد کاووس برگردد و او را مطیع باشد. در نظر رستم نام و ننگ در دفاع از مرز و بوم حاصل می‌شود. او دنیا و تاج و تخت را به هیچ می‌انگارد. چون از کاووس آزرده می‌شود از او روی می‌گرداند و چنین می‌گوید:

منم گفت شیر اوژن و تاج بخش برون شد به خشم اندر آمد به رخس
چرا دست یازد به من طوس کیست چو خشم آورم شاه کاووس کیست
نه از پادشاه و نه از لشکرست مرا زور و فیروزی از داورست
نگین تیغ و مغفر کلاه منست زمین بنده و رخس گاه منست
دو بازو و دل شهریار منند سر نیزه و گرز یار منند
به آوردگه بر، سر افشان کنم شب تیره از تیغ رخشان کنم
یکی بنده آفریننده ام که آزاد زادم نه من بنده ام
همان گاه و افسر بیاراستند دلیران به شاهی مرا خواستند
نگه داشتم رسم و آیین و راه سوی تخت شاهی نکردم نگاه
نبودی ترا این بزرگی و بخت اگر من پذیرفتمی تاج و تخت
ز تو نیکوییها به جای منست همه هر چه گفتمی سزای منست
چه کاووس دانم چه خشمش چه باد نشیدم بدین تخت، من کیقباد
به زاری فتاده به دور از گروه، وگر کیقبادم ز البرز کوه
نستی کمر بند و شمشیر کین، نیاوردمی من به ایران زمین
که گویی سخنها به دستان سام ترا این بزرگی نبودی به کام
قبا جوشن و دل نهاده به مرگ مرا تخت زین باشد و تاج ترگ
چرا دارم از خشم او ترس و باک چه کاووس پیشم چه یک مشت خاک
جز از پاک یزدان نترسم ز کس سرم سیر گشت و دلم کرد بس
(فردوسی، ج ۲، صص ۶۱-۶۲)

و چون از نامداران سپاه می‌شنود که:

هم ایرانیان را نباشد گناه تهمتن گر آزرده گردد ز شاه
کند روی فرخنده پنهان همی که بگذارد این شهر ایران همی
(همو، ج ۲، ص ۶۱)

تسلیم می‌شود و به نزد کاووس می‌آید و می‌گوید:

همه کهترانیم و گیهان تراست بدو گفت رستم که فرمان تراست
وگر کهتری را خود اندر خورم همان بر در تو یکی کهترم
که جفت تو بادا بهی و مهی کنون آمدم تا چه فرمان دهی
(همو، ج ۲، ص ۶۲)

اما هدف آشیل و اصولاً یونانیان بیرون آوردن هلن از چنگک ترواییان است. آشیل به خاطر بریزنیس، کنیزکی که آگاممنون از او به زور گرفته، از جنگ کناره می‌گیرد و تا اواخر حماسه حاضر نمی‌شود به صحنه بیاید و یونانیان را یاری کند. پس از آن هم چون به خاطر لجاجت و ستیزه جویی افراطی او دوستش پاتروکل کشته می‌شود تنها به جنگ باز می‌گردد که انتقام خون پاتروکل را از هکتور بگیرد. خود، این مطلب را از سرود بیستم که به میدان کارزار قدم می‌گذارد تا آنگاه که در سرود بیست و دوم هکتور را می‌کشد بارها بر زبان می‌آورد و جنگ خود را تنها برای انتقام گرفتن از هکتور به خاطر کشتن پاتروکل قلمداد می‌کند.

آشیل به خاطر آنکه بریزنیس را از دست داده آگاممنون را با خشم مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: > آه ای مردی که دلت به بیشرمی آغشته است و تنها در جستجوی سودی، چه سان می‌خواهی که از این پس یکی از مردم آخایی بتواند از ته دل ترا فرمان ببرد یا در پی دستوری برود یا به جنگ تن به تن رهسپار شود؟ زیرا برای کین توی از این مردم جنگجوی تروا نیست که من آمده ام اینجا پیکار کنم. ایشان با من کاری نکرده اند. هرگز گاوان ماده و مادایانهای مرا نبروده اند، هرگز خرمنهای بارآور و سود بخش مرا در فتنی تاراج نکرده اند. در میان ما کوههای سایه گیر بسیار و دریای خروشان فاصله است. تویی تو، ای بیشرم که در پی تو افتاده ایم تا تو را خوش آید. برای پاس خاطر شما دو تن، منلاس و تو آمده ایم تا مردم تروا را سرکوبی کنیم و تو از این کار باکی و بیمی نداری، می‌خواهی مرا بیم دهی که سهم مرا از غنیمت از من بگیری، سهمی که من در برابرش آن همه رنج برده ام و مردان آخایی آنرا به من داده اند! با این همه هنگامیکه مردم آخایی شهر آبادی از تروا را تاراج کنند هرگز سهم من برابر سهم تو نیست. در کارزارهای سخت و پرشور، بازوهای منست که کار بزرگ از پیش می‌برد اما چون بر سر قسمت می‌رسیم بهترین سهم از آن تست ... < (هومر، صص ۵۱-۵۲) و آرزو می‌کند زئوس شکست را بر یونانیان بفرستد و ترواییان را در مقابل ایشان پیروز کند. از مادر می‌خواهد تا نزد زئوس برود و از او یاری بخواهد. او می‌گوید:

> آیا زئوس سزاوار نخواهد دانست که مردم تروا را یاری کند و مردم آخایی را که ده یک از آنها بیشتر نمانده است به دنباله کشتی هاشان به دریا باز گرداند، تا همه از نتیجه هوش و خرد شاه خود برخوردار شوند و آگاممنون پسر آتره نیز سرانجام خود بداند آن روزی که هر گونه پشتیبانی را از دلاورترین کسی از مردم آخایی دریغ داشت چه دیوانگی بزرگی کرد. < (هومر، ص ۶۳)

اما رستم آنگاه که می‌شنود پادشاه هاماوران، کیکاووس را اسیر کرده و افراسیاب در غیاب کاووس به ایران تاخته و آنجا را به تصرف در آورده، به سختی بر آشفته می‌شود.

از سپاهیان ایران:

به خواهش به نزدیک دستان شدند دو بهره سوی زابلستان شدند
چو گم شد کنون فر کاووس شاه که ما را ز بدها تو باشی پناه
کنام پلنگان و شیران شود دریغست ایران که ویران شود
نشستگه شهریاران بدی همه جای جنگی سواران بدی
نشستگه تیز چنگک ازدهاست کنون جای سختی و جای بلاست
دل خویش از رنج پرداختن کنون چاره باید انداختن
(فردوسی، ج ۲، ص ۱۲)

ورستم:

دلش گشت پر تاب و جان پر ز درد بیارید از دیدگان آب زرد
میان بسته ام جنگ را کینه خواه چنین داد پاسخ که من با سپاه

کنم شهر ایران ز ترکان تهی چو یابم ز کاوس کی آگهی
(همو، ج ۲، ص ۱۲)

از این جهات است که باید گفت شخصیت رستم کاملاً متفاوت از آشیل و افکار و اعتقادات و آرمانهای اوست. اگر از یکی دو مورد خطای رستم در شاهنامه بگذریم، خواهیم دید که رستم چهره ای کاملاً مثبت و سرشار از خصایل معنوی و ویژگیهای والای انسانی است و آشیل از این همه بهره ای اندک دارد.

خردمندی

اولیس یکی از پیران با تدبیر لشکر آخایی است. در سرتاسر کتاب ادیسه از او به عنوان اولیس فرزانه یاد می‌شود: > پس اولیس به فرزاندگی لب به سخن گشود و گفت... <

(هومر، ادیسه، ص ۹۱)

> در آنجا اولیس را که در خردمندی و دوراندیشی همتای زئوس بود دریافت. <

(هومر، ادیسه، ص ۸۱)

> اولیس فرزانه پاسخ داد... <

(هومر، ادیسه، ص ۳۴۱)

او همواره نقش چاره اندیش قوم را دارد. در اختلافی که بین آگاممنون و آشیل رخ می‌دهد اوست که خردمندانه قدم پیش می‌گذارد و در حل این مسأله یاری می‌کند. (ایلیاد، صص ۵۹۰-۵۹۴) همه لشکریان را بیم می‌دهد و هر کس را با موقعیت خود آشنا می‌سازد. (هومر، ایلیاد، صص ۸۶-۹۳)

طرح نقشه اسب چوبی که طرحی استوار و خردمندانه برای تسخیر ترواست نیز از اولیس است. (ادیسه، ص ۱۸۱؛ انه اید، صص ۶۴ به بعد)

اولیس را در کتاب ادیسه می‌بینیم که در مواجهه با خطرات گوناگون از جمله رهایی از دست سیکلوپها (ادیسه، صص ۱۹۰ - ۲۰۸)، رهایی از جادوی سیرسه یا سیرنها (ادیسه، صص ۲۱۷-۲۳۴) و ... با چه کیاست و جزالت رأی عمل می‌کند و یاران خویش را نجات می‌دهد. از همین بعد تدبیر و فرزاندگی و خردمندی، باز هم رستم است که به این پهلوان هومر شباهت دارد. چاره اندیشی های رستم برای گذر از خوانهای هفتگانه (شاهنامه، ج ۱، صص ۲۵۶-۲۷۲) یا مبارزات او با اکوان دیو نمونه تدبیر و هوشمندی اوست. رستم در مواجهه با اکوان دیو، که خود را به صورت گوری درآورده است بخوبی تشخیص می‌دهد که نابودی این دیو جز با چاره اندیشی میسر نیست:

بدانست رستم که آن نیست گور ابا او کنون چاره جوید نه زور

جز اکوان دیو این نشاید بدن بیاستش از بساد تیغی زدن

(فردوسی، ج ۲، ص ۱۳۹)

این پهلوان یگانه، حتی در لحظه مرگ نیز با درایت و تدبیری که در خور چون او رستمی است، انتقام خون خود را از برادر و قاتل خود می‌گیرد و او را به سزای خیانتش می‌رساند. (همو، ج ۴، ص ۳۶۰)

همین نوع رفتار است که او را در همه حماسه‌ها از دیگران ممتاز می‌کند.

هدفمندی

رستم از جهت انگیزه های جنگ و از جهت شخصیت درونی شیهه هکتور است. هر دو برای دفاع از آب و خاک خود می‌جنگند و برآند تا پای جان این هدف مقدس را دنبال کنند. هر دو تنها مدافعان سرزمین خود هستند. در صفحات قبل مناظره رستم را با سران ایران زمین شاهد بودیم که چگونه در مقابل تاج و تخت اظهار بی‌اعتنایی می‌کند و بیان می‌دارد که هدفش از جنگ و پیکار دفاع از میهن است. همچنین هنگامی که برای آوردن کعباد و به سلطنت رساندن او به البرز کوه می‌رود بر این باور است که:

به کاری که بسیار دارد شکوه مرا رفت باید به البرز کوه
که پیش است بسیار رنج دراز نشاید بماندن از این کار باز
به هر دوده ماتم و شیون است همه مرز ایران پر از دشمن است
مرا باده خوردن نیاید به کار سر تخت ایران ابی شهریار
(فردوسی، ج ۱، ص ۲۲۹)

این سخنان نشان دهنده اندیشه والا و هدفمند رستم در حراست از سرزمین آبا و اجدادی خود و حفظ آبرو و شرف ملی است. این نوع طرز تلقی رستم از تلاش و پیکارهای خستگی ناپذیرش در جای جای شاهنامه دیده می شود.

هکتور نیز در ایلیاد هومر با هدفی مشابه رستم می جنگد. او نیز برای حفظ تروا و ترواییان جان بر کف، مقابل مردم آخایی قرار می گیرد و بیابانه پیکار می کند. در سرود ششم ایلیاد هنگامی که برای ترغیب مادر و همسرش به مددجویی از خدایان به کاخ برمی گردد، در پاسخ همسرش، آندروماک، که او را از جنگ بر حذر می دارد، چنین می گوید: > ای همسر گرامی، من با پریشانی های تو همه گونه انبازم، اما اگر چون مردی بزدل در کنار بمانم و از جنگ پرهیزم نمی توانم در اندیشه سرزنشهای مردم تروا و زنان بخشنده تروا بر خویشان نلرزم، مردانگی آیین دیگری است. به من آموخته اند که همواره خطر را خرد بشمارم و برای پاسبانی سرفرازی آشکار پدر و آن خویشان در پیشاپیش مردم تروا کارزار کنم.< (هومر، ایلیاد، ص ۲۳۲)

در سرود هفتم ایلیاد نیز آنگاه که هکتور به میدان می رود و از سپاه آخایی هموارد می طلبد، پیشگویی به او چنین می گوید:
> ای هکتور که در درنگ کاری با زئوس برابری، می خواهی رأی مرا که رأیی برادرانه است بپذیری؟ لشکریان تروا و آخایی را آماده کن که دست از جنگ بکشند. تنها تو یارای آنرا داری دلیرترین دشمنان ما را برانگیزی تا درین میدان هراس انگیز با تو برابری کنند...< (هومر، ایلیاد، ص ۲۴۱)

هکتور پس از شنیدن این سخنان در میان دو لشکر می ایستد و با بیان این حقیقت که جنگ بین یونان و تروا، به خواست خدایان بوده، تنها راه ممکن را نبرد و سقوط یکی از طرفین می داند و می گوید: > ای مردم تروا، و شما ای مردم بی باک آخایی، آنچه را که دلآوری به من فرمان می دهد به شما می گویم. زئوس که در آسمانها نشسته است نخواست که یگانگی ما پایدار بماند، برای دو گروه بدبختی های فراوانی آماده می کند که به پایان نخواهد رسید مگر آنکه ایلئون را با برجهایش فرمانبردار خود کنید، یا اینکه خود نزدیک کشتی هایتان که بر خیزابه ها فیروز شده اند شکست بخورید.< (هومر، ایلیاد، ص ۲۴۲)

و بالاخره قبل از جنگ با آشیل در مقابل خواهشهای پدر و مادرش، که از او می خواهند به تروا باز گردد و نبرد را فرو گذارد، با خود می اندیشد: > اگر سپر خود را و خود خویشان را به زمین بگذارم، و نیزه ام را بر باروها خم کنم، به سوی این پهلوان بروم و به او پیشنهاد کنم هلن را با همه اندوخته هایی که پاریس با او در کشتی های خود به تروا که سرچشمه بیدادگریهای این کارزار بود می برد به بازماندگان آتره باز دهم؛ اگر خواسته های دیگر را که در پشت دیوارهای ما پنهانست واگذار کنم، و مردم تروا را سوگند دهم که نیمی از همه دارایی این شهر باشکوه را به مردم آخایی باز گذارند ... چه اندیشه نابکاری.< (هومر، ایلیاد، صص ۶۵۷-۶۵۸)

و بدین سان می اندیشد که این همه نوعی تسلیم شدن و پانهادن بر همه ارزشها و اعتقاداتی است که به خاطر حفظ آنها سالها جنگیده و پایداری نموده است.

در خاتمه باید گفت آنچه به رستم چهره ای ممتاز تر می بخشد از تمام ابعاد زندگی او گذشته، تولد و مرگ اوست. تولدش از رودابه بسیار ممتاز و با حوادث زیادی توأم بود و مرگش نیز به دست یکی از عزیزان او یعنی برادرش شغاد رخ داد. مرگش نیز بسیار ممتاز است. رستم در تمام حماسه ها تنها پهلوانی است که قبل از مرگ از قاتل خود انتقام می گیرد. این ویژگی در رستم منحصر به فرد است. او که همراه رخس در گودالی که برادرش شغاد برای نابودی او کنده، فرو افتاده و آخرین نفسها را می کشد با چاره اندیشی خاص خود از شغاد می خواهد تیر و کمانش را بدو بدهد تا بتواند قبل از مرگ در مقابل حیوانات درنده از خود دفاع کند. شغاد نیز فریب این حيله را می خورد و با همان تیر و کمان به درختی دوخته می شود. رستم شادان از این عمل:

که بودم همه ساله یزدان شناس چنین گفت رستم، ز یزدان سپاس

بدین کین من ناگذشته دو شب کز آن پس که جانم رسیده به لب
ازین بی وفا خواستم کین خویش مرا زور دادی که از مرگ پیش
(فردوسی، ج ۴، ص ۳۶۰)

از آن جا که اعتقاد به وجود انسان کامل یکی از اساسی ترین محورهای زندگی اجتماعی است و مثلاً عرفا در آرزوی یافتن چنین کسی، چراغ به دست، گرد شهر وجود گشته اند. در شاهکار حماسی ایران - شاهنامه فردوسی - هم این انسان کامل در قالب شخصیت رستم، پهلوان سیستانی جلوه نموده است. فردوسی با اعتقاد راسخ به کمال انسانی، از رستم چهره ای برتر ترسیم کرده و با انتساب تمامی خصایل و صفات نیک بشری و فوق بشری به این پهلوان، بدو امتیازی خاص بخشیده است. رستم فردوسی از قدرت جسمی و فکری و معنویت فراوانی برخوردار است. همین جامع الاطراف بودن رستم باعث شده که از همگی قهرمانان حماسه های هومر ممتاز گردد؛ به عبارت دیگر اگر جمعیتی بین پهلوانان برتر هومر یعنی آشیل، هکتور و اولیس حاصل شود نمونه و ماحصل یگانه ای دارد و آن رستم است.

کتابشناسی منابع:

۱. اسلامی ندوشن، محمد علی؛ **آواها ایماها**؛ تهران: توس؛ ۱۳۵۴.
۲. **تاریخ سیستان**؛ به تصحیح ملک الشعراء بهار؛ تهران: زوار؛ ۱۳۱۴.
۳. زرین کوب، عبدالحسین؛ **با کاروان حله**؛ تهران: علمی؛ چاپ ششم؛ ۱۳۷۰.
۴. _____؛ **نه شرقی نه غربی - انسانی**؛ تهران: امیرکبیر؛ چاپ دوم؛ ۱۳۵۶.
۵. عبادیان، محمود؛ **فردوسی و سنت و نوآوری در حماسه سرایی**؛ تهران: گهر(الیگودرز)؛ ۱۳۶۹.
۶. فردوسی، ابوالقاسم؛ **شاهنامه**، ژول مول؛ تهران: سهامی کتابهای جیبی؛ چاپ سوم؛ ۱۳۶۳.
۷. گریمال، پیر؛ **فرهنگ اساطیر یونان و رم**؛ ترجمه احمد بهمنش؛ تهران: دانشگاه تهران؛ ۱۳۴۰.
۸. یاحقی؛ محمد جعفر؛ **فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی**؛ تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - سروش؛ ۱۳۶۹.
۹. ویرژیل؛ **انه اید**؛ ترجمه میر جلال الدین کزازی؛ تهران: مرکز؛ ۱۳۶۹.
۱۰. هومر؛ **ادیسه**؛ ترجمه سعید نفیسی؛ تهران: علمی و فرهنگی؛ چاپ ششم؛ ۱۳۶۶.
۱۱. (۱۱) - **ایلیاد**؛ ترجمه سعید نفیسی؛ تهران: علمی و فرهنگی؛ چاپ پنجم؛ ۱۳۶۴.

این مقاله در شاهنامه پژوهی، دفتر نخست، زیر نظر دکتر محمدرضا راشد محصل، بهار ۱۳۸۵ به چاپ رسیده است